



نقدی بر

اصلاحاتی

که عقیم ماند

محمد معماری

هنگامی که در نخستین ساعات صبح بهاری سوم خرداد ۷۶ نتایج شمارش اولیه آرای انتخابات ریاست جمهوری ایران اعلام شد و نام سید محمد خاتمی در صدر فهرست نامزدان انتخاباتی خوانده شد شاید هنوز در خیال و باور بسیاری ننگ‌جیده بود که امروز روزی دیگر است و دست تقدیر بر صورتی متفاوت، اما تنها چند ساعت بعد وقتی رقبای سه گانه سید خوش سیما و شیک پوش یزدی پیام‌های تبریک خود را برای رییس جمهوری سالیان پایانی دهه ۷۰ فرستادند ناباورانه باور کردیم که گویی سرنوشت این دیار به شکلی متفاوت در حال ترسیم شدن است و شاید آن "شاید وقتی دیگر" که از بهمن ۵۷ به انتظار دیدارش به انتظار نشسته بودیم به صحنه حضور شتافته است.

در دوم خرداد ۷۶، سوت قطار اصلاحات به صدا در آمد تا مردمی که با انقلاب ایندولوزیک سه دهه پیش خود به دنبال اصلاح امور بودند اما در فرمانروایی فلسفه تاریخ دو باره به‌عینه شدن بچه‌های انقلاب مذهبی‌شان را به تماشا نشسته بودند امیدوار باشند تا در گذری دو باره شکوه ایرانی را به دیدار بنشینند. محمد خاتمی که سوار بر اتوبوس سفید رنگ ایران برای معرفی خود شده بود و حرف‌هایی

زده بود که از نوعی دیگر بود و از خواسته‌هایی سخن به میان آورده بود که سالیان سخت و نامبارک بعد از انقلاب و جنگ مهر خاموشی و فراموشی اجباری را بر آنان در اذهان مردم نشانده بود، با رای غافلگیرکننده مردم بر صدارت عالی‌ترین مقام اجرایی کشور قرار گرفت تا احساس گم شده و گنگ "امید" جامعه ایران را در بر بگیرد.

"نه" بزرگ دوم خردادی

اما اینکه آیا رئیس جمهور خاتمی نیز آن روز همانند دیگر دوستان و هم فکران جبهه اصلاح طلبی‌اش که بعداً تصریح کردند که دوم خرداد روز غافلگیریشان بود و آنان نه انتظاری اینچنین از آن روز داشتند و نه برنامه‌ای برای آینده چنین خواست و حضوری غافلگیرانه شده بود و آیا او که مرد فرهنگ

بود و هنر در وادی سیاست به خود قبولانده بود که آن رای غریب و عظیم که به نام وی بر صندوق‌ها ریخته شده بود نه از شناخت او تحلیل و فهم حرف‌های او که بسیار دلنشین و بدیع گفته شده بود برخاسته بود بلکه در حقیقت این رای بیشتر محصول شناخت رقبای او بود که لاجرم تبدیل به فریاد نفی شده بود بر آنچه بر آنان گذشته بود و به نام خواست آنان بر آنان تحمیل شده بود تا اینچنین خاتمی برنده نبرد نفی رقبا توسط مردم لقب گیرد. در تقدیر این کشور به هر تقدیر آن "نه" بزرگ دوم خردادی آفرید تا بعدها جبهه‌ای نیز تحت عنوان آن شکل گیرد و هم مسلکان و همراهان خاتمی که در آن روز حرف آنان و خواست ایشان مقبول مردم افتاده بود بر خاکریزهای آن قرار گیرند و پشت سر آن سید محبوب که هرگز نپذیرفت و (شاید باور نکرد) که

فرمانده این جبهه باشد به صف ایستادند تا قطار اصلاحات در ایوان را که بسیار دیر به راه افتاده بود را به پیش برند. هر واپسین ماه سال ۷۸ که دو سال از ریاست پرزیدنت خاتمی بر مسند ریاست جمهوری ایران می گذشت، هر ادامه خیزشی همگانی برای جنبشی آرمانی و آزادخواهانه و عدالت جویانه که در دوم خرداد ۷۶ شروع شده بود نمایندگانی که منتسب به جزگه اصلاح طلبی بودند در سایه کارپزهای خانوادگی که به مانند عطیه الهی و از نام دولت مردان اطراف رئیس جمهور به آنان تقدیم شده بود توانستند بر مسئولی های بلند سرخ رنگ پارلمان تکیه زنند تا تقدیر مجلس تشیخ ایران به نام مجلس اصلاحات رقم زده شود.

صدبارت رئیس جمهور خاتمی اصلاح طلبی را همواره حضور اکثریت در فرم نیست. هر مجلس که شورای محرومه و مقتدر را آنگونه که خواست مردم به آن بود تمام داده بودند چنین تصویری را به جامعه ایران حکم کرد که در پی اقتدار مردمی و دفاع از مصالح مجلس بر مسند قانون گذاری کشور و احیای آن توسط توسل و استناد به اصول و مبانی فلسفه میبد محبوب مردم، فلسفه های زیاده از فراموش شده و غبار آلود و کهنه را از سر میز و میزبانان برای همه و حتی با چنین ابزار و اهرم هایی که در خدمت تحقق آرمان های طبیعی و به حق آنان نیز در

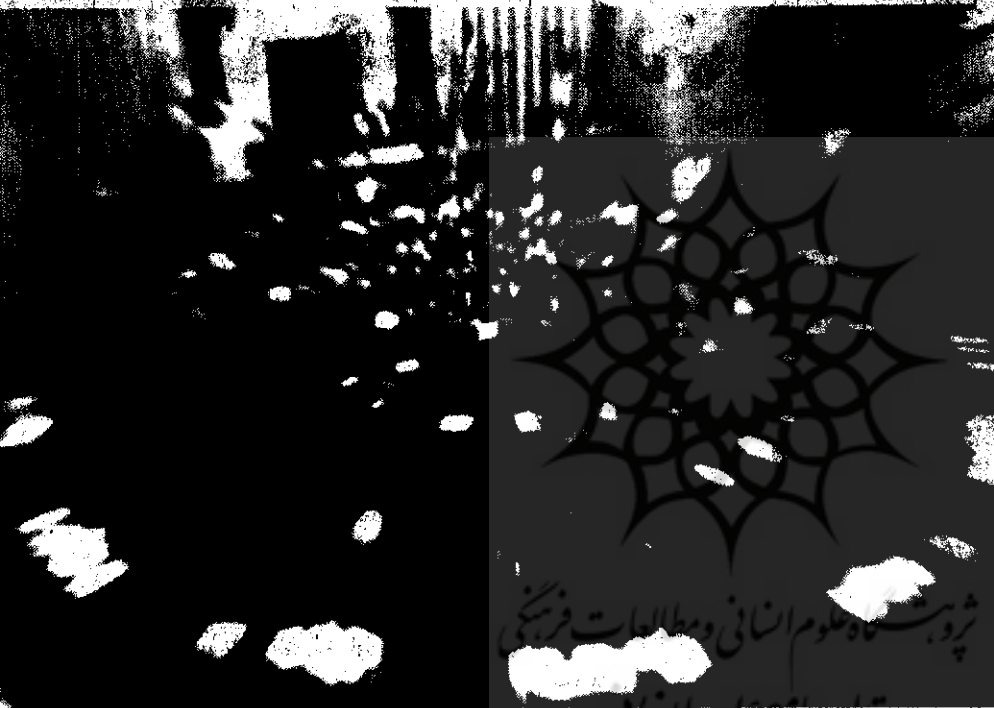
این زمانه به منصف ظهور رسیده بود باز روال پیشین به راه خویش ادامه داد. شاید مردم و حتی آن نخبگان و روشنفکران جامعه نیز که بعد از انتخابات مجلس ششم در توهم تحقق رویای آزادی فرو رفته بودند هنوز باور نکرده بودند که نهاد های پنهان قدرت خواهند توانست چنان ضربه هایی بر پیکره نحیف جنبشی اصلاحات در ایران وارد کنند که تنها تاریخ فرها شهادت به مظلومیت آن را پیدا کند و حقایق تلخ بر آن را بازگو کند.

قدرت در مقابل قدرت

فقط قدرت می تواند قدرت را مهار کند. این

اصل اساسی در فلسفه سیاسی که در جریان اصلاحات نادیده گرفته شد و شاید مفهوم و تبیین معنی آن در رای عظیم مردم به مردان رفرمیست نظام از سوی تحلیلگران و تئورسین های آن غلط تعبیر شده بزرگترین اشتباه اصلاحات بود که باعث شد نتوانند خواست های مردم را محقق سازند. وجود نهاد های قدرتی همچون شورای نگهبان که بر سر راه اصلاحات ایستادند و بر مصوبه های مجلس مهر ابطال زد که در بهترین شرایط به نهاد تازه به قدرت رسیده مجمع تشخیص مصلحت که بعد از دوم خرداد و خصوصاً پس از انتخابات مجلس ششم هویت و کار کردی متفاوت تر از گذشته یافته فرستاده

برنامه و استراتژی منون و از پیش طراحی شده که در مواقع بحرانی توان رویارویی با چالش های پیچیده که در پروژه هر ۹ روز یک بحران جناح رقیب نیز بسیار دیده شد را دارا باشند می توان جستجو کرد. وقتی بسیاری از اصحاب و عقلای تراز اول جناح اصلاح طلب کشور در این یکی دو سال گذشته که فروغ شمع اصلاحات کم سوتر شده بود به نوعی اعتراف کردند در دوم خرداد ۷۶ غافلگیر شده بودند و به هیچ وجه چنین انتظاری از مردم نداشتند را به دقت مورد بازبینی قرار دهیم و یا با استناد به این سخن معروف سعید حجازیان که عنوان مغز اصلاحات را نیز یدک می کشد قبول کنیم که



می شد که بافت و ساختار آن که از قبل کاملاً حساب شده طراحی شده بود چنان کرد که باید می کرد تا اصلاحات مردمی ایران یارای حرکت و خیزش را نداشته باشد.

اما اگر از بزرگترین عامل در جا زدن حرکت اصلاحات بعد از دوم خرداد که بی گمان مانع تراشی ها و سنگ اندازی های جناح مخالف اصلاحات که با در پیش گرفتن پروسه خردکننده "هر ۹ روز یک بحران" روند اصلاحات را با پیچیده ترین و مهم ترین مشکلات تاریخ انقلاب دست به گریبان ساختند بگذریم دیگر عاملی که باعث شدن جریان اصلاح طلبی گزیدید را باید ضعف ساختاری و فقدان

"اصلاحات سرندارد" باید به طور جدی به ساختار مندی و بنیان فکری و برنامه ای جبهه اصلاحات دقیق شویم و از نو برای این روند قالب گیری نماییم.

تزلزل و چندپارگی در اصلاحات

یکی از اساسی ترین و شاید زیربنایی ترین ضعف ها و چالش هایی که پروژه اصلاحات در ایران از همان شروع و استارت آن در دوم خرداد با آن مواجه بود فقدان مغزهای اندیشمند و تئورسین های خلاق و زمان شناس در بدنه تصمیم گیری و برنامه ریزی امر اصلاحات بود که همین امر باعث گردید تزلزل و



چند پارگی ریشه‌های این نهال نو پای در معرض تندپادها را متزلزل تر سازد (البته واضح است که دیگر نمی‌توان از وارفتگی‌های درون اصلاحات با عنوانی همچون تکثیرگرایی و یا آزادی اندیشه و عمل لاپوشانی نمود و یا برای آنها توجیه و حجت تراشید). عدم کارایی و نبود حمایت و پشتیبانی لازم از سوی نخبگان و اندیشمندان جامعه از طرح‌ها و تئوری‌هایی که در بدنه اصلاحات تولید می‌شدند. در این چند سال حرکت دو باره اصلاحی ایران ثابت کرد. که روند اصلاحات در ایران ناپخته و سر در گم عمل می‌کرد و شدیداً از فقدان اندیشه و نظریه‌پردازی قدرتمند و تاثیر گذار رنج می‌برد. زمانی که نظریه‌هایی همچون سکولاریسم حناقلی، خروج از حاکمیت، سیاست بازدارندگی، آرامش فعال و رفراوندوم و حتی خود نظریه گفتگوی تمدن‌ها به صورتی ناپایا و زود گذر در سطح جامعه و مطبوعات و حتی نخبگان مطرح شد و پس از تب و تاب سیاسی و هیجانانی زودگذر عمر آنها به پایان رسید و بی هیچ نتیجه و دست آوردی به دست فراموشی سپرده شد در حالی که هر یک از آنها در صورت تامل و تمرکز بر اصل و موضوعشان و کار کارشناسی و تخصصی بر روی آنها می‌توانستند حناقل بخشی از نیازها و آرمانهای جامعه در حال گذر ایران را سر و

سامان بخشند به علت نبود عناصر و مغزهایی که صرفاً کارشان تفکر و اندیشه و ارائه راهکار و طرح پرسش و ایجاد پویایی و حرکت فکری بود از بین رفت و باعث شد ایران در موقعیتی که فرایند جهانی شدن هر لحظه‌ای این عصر را بیش از پیش ارزشمند ساخته است فرصت‌هایی را از دست بدهد که دیگر شاید گذر زمان هیچگاه مجالی برای باز آفرینی آنها در اختیار نگذارد.

یکی از اساسی‌ترین ضعف‌های پروژه اصلاحات در ایران فقدان مغزهای اندیشمند و تئوریسین‌های خلاق و زمان شناس در بدنه تصمیم‌گیری بود

فقدان فیلسوف‌نمیاسی در کشور
البته شاید در جامعه‌ای که به تعبیر دکتر سروش و به گواه تاریخ راز اندیشی و ماهیت اندیشی و تکلیف‌اندیشی گفتمان‌های غالب تاریخی آن را شکل ندهاند انتظار ظهور فلسفه سیاسی که بر خلاف

عادت تاریخی تفکر در وادی سیاست و نظریه‌پردازی در باب آن را به عنوان برنامه فکری و "کاری" خود قرار دهند انتظاری ناپجا و حتی غیر منطقی محسوب می‌شد که به هر طریق و به هر دلیل نیز نافرجامی این خواست و آرزو پدیدار شد تا در پس تمامی غوغا سالاری‌ها و بلواهای سیاسی موجود جامعه سیاست زده ایران فقدان فیلسوف سیاسی و نبود اندیشه و ابتکار سیاستمدارانه جنبش عظیم اصلاحات با آن پشتوانه عظیم و بی نظیر مردمی را با بن بست روبرو سازد. بن بست استی که پس از اعتماد دوباره و سنت شکنانه‌ای که در ۱۸ خرداد ۸۰ خاتمی را برای چهار سال اول دهه ۸۰ دوباره بر سمند ریاست نشانند در ۹ اسفند سال بعدی اش به اوج خود رسید و با رویگردانی مردم از اصلاحات و مردان مدعی‌اش سیاستمداران محافظه‌کار را

که نشان ارزشی بر خود زده بودند را در گردش دو باره بازی سیاست به صحنه قدرت برگرداند تا بار دیگر و در تکراری مکرر صحت نظریه رمانتیسیم ایرانی را یادآور باشد و نشان دهد برای مردم ایران ۶ سال انتظار برای اصلاحات در جامعه‌ای که کهن الگوهایش بر مبنای استبداد شکل گرفته و

ناخودآگاهی جمعی اش بر بستر توتالیتراریسم آرام گرفته است زمانی بسیار طولانی به حساب می آید که حاضر نیستند و نشدند بیشتر از این برای تحقق آن صبر کنند.

پایان عمومی

بر این صحنه تاریک، عجول، کم حوصله و کم تحملی که مرکز نیز به نظر می آید که چنین اند) صبر و استقامت برای تحقق فرآیندی مدت دار ناممکن است. یعنی گذر از این ملت که متلاً در بازی قمار است، به سوی سوسیالیسم، از بازی زندگی استوار است، به سوی سوسیالیسم، به خود باشند و به سوی سوسیالیسم، به خود باشند و به سوی سوسیالیسم، به خود باشند... سوال لغتی ابزار ناخردستی می کرد چنین ناامیدی و رویگردانی از طرف عامه مردم نیز مطمئناً طبیعی و منطقی به نظر می رسد البته در این فرآیند شکل گیری تئاس همومی نمی توان تنها رومانسیسم ایرانی را به عنوان علت غایی مورد استناد قرار داد چرا که فرصت سوزی ها و کم لطفی های سرآمدان اصلاحات نیز به همان اندازه و شاید بیشتر در انعقاد نطفه "نامیدی" مفسد بوده اند. وقتی سید محمد خاتمی در دو سال گذشته و برخلاف سال های پیشین دیگر در دانشگاه حاضر نشده و با دانشجویانی که بی تردید هزینه پرداخت بزرگ اصلاحات بودند هم کلام نگردید و یا برای بانوی برنده نوبل صلح، حتی پیام تبریکی نیز نفرستاد (تا دوست هم مسلکش مرثیه ای برای یک دوست از دست رفته را برایش بسراید) و یا بسیار ساده و خود دوستان دریند همراهش را در برابر چشمان رسانه های جهانی کتمان کرد و بسیاری از حقایق ملموس برای ایرانیان را، برای دیگران نوعی دیگر "تضمین" کرد در کنار بسیاری از افکار و اعمال غیر منقول و توجیه ناشدنی دیگر دوستان اصلاح طلب دولت و پارلمان حامی اش فضایی آفرید تا دیگر این مردم برای پیشقدم شدن در راه ادامه اصلاحات انگیزه های "نداشته باشند".

در نهایت نیز همین بی انگیزگی و عدم اعتماد مردم به کارگزاران اصلاحاتی که در قالب "انفعال سیاسی" نمود یافته بود فضایی آفرید که در سایه آن

شورای نگهبان و نظریه پردازان محافظه کار سنتی حاکم بر آن در نهایت انسجام و موقعیت شناسی دست به زد صلاحیت گسترده و غافلگیرکننده اصحاب اصلاحات زدند و در پی حمایت نهادهای حقیقی قدرت در ایران که سکوت دانشجویان و توده مردم و صیقل خاتمی (که بعدها برادر رادیکال ترش نبود) تنش سیاست مدارانه و محامی بودن از ارزش های اخلاقی را توجیه این عمل برادر برای کنجکاوان نیوزویکی بر شمرد) دست در دست هم داد تا در آزمایی که رسانه ملی با پلیکوت خیری تحصیل تاریخی مجلسیان آفریده بود شورای نگهبان و اهالی محافظه کار سیاست ایران که به تازگی اصول گرایی زاینز پسوند خود ساخته بودند در الطاف لیست فیلتر

توجه و رعایت اصول دموکراتیک و پرهیز از تندروی ها و خودسری هایی که در دوره گذشته روند اصلاحات از آن ضربه دید باید به صورت جدی مورد تجزیه و تحلیل قرار بگیرد

شده آبادگران کرسی های سرخ رنگ مجلس را نیز همانند شورای شهر، تصرف کردند تا در پس همه هیجانات و خط و نشان کشی های دو طرف که پس از اعلام نتایج بررسی صلاحیت کاندیداها از طرف شورای نگهبان به اوج رسیده بود محافظه کاران تمامیت کرسی های مجلس را اشغال کردند تا همان کورسوی اصلاح پذیری حاکمیت ایران نیز به سردی بدل گردد و اینچنین بود که داستان اصلاحات که بسیار پر شور شروع شده بود بسیار زود و در کمال خونسردی و آرامش به کار خود در نهادهای حاکمیت پایان بخشید و اکنون خواه و ناخواه می بایست منتظر تولد و نوزایی در عرصه های دیگر جامعه باشد.

اصلاحات خارج از حاکمیت

اصلاحاتی که در این دوره شکل خواهد گرفت (و قوام آن نیز اجتناب ناپذیر خواهد بود) اجباراً خارج از حاکمیت به ظهور و بلوغ خواهد رسید. تشکل های اجتماعی و مجموعه های غیرسیاسی و خارج از

حاکمیت بستر اصلی برای گیری اصلاحات در این دوره خواهد بود. نوع اصلاحاتی که در این مرحله باید پیگیری شود می بایست که متفاوت از نگرش اصلاحاتی سال های گذشته نگریده شود نهادهای گردن تشکل ها و نهادهای غیر دولتی و سازمان های مردمی که پایه گذار و آموزشگاه فراگیری اصول و مقدمات نظام مدنی و دموکراتیک باشد در کنار فعالیت ها و کنش هایی که منجر به ساختار سازی و نهادینه شدن باور به داشتن "حقوق" مدنی که همیشه زیستن در جهان کنونی است از مهمترین اهداف است که در این دوره باید سرلوحه افکار اصلاح طلبان قرار گیرد. اصلاح طلبانی که چون خواه یا ناخواه به خارج از حاکمیت رانده شده اند از ناخشنودی هایی که

علیه بوروکراتیک بر آنها تحمیل کرده بود در این دوره رها خواهند شد که این امر نیز خود دوسری است که اصلاحات اجتماعی تاثیر گذار خواهد بود. توجه و رعایت اصول دموکراتیک و پرهیز از تندروی ها و خودسری هایی که در دوره گذشته روند اصلاحات از آن بسیار ضربه دید موضوعی است که در این دوره باید به شکل جدی در مقوله آسیب شناسی اصلاحات مورد تحلیل

قرار گیرد و از چنین رفتارهایی در این دوره که هیچ اهم قدرتی نیز به لحاظ ساختار حکومتی فر اختیار ندارند پرهیز کنند. مناراً و نقد متین و معلول حاکمیت و پرهیز از جنجال آفرینی و رادیکالیزه کردن جامعه ابزاری است که می تواند در سال های آینده مقبولیت از دست رفته اصلاح طلبان را به آنان بازگرداند در کنار تحولانی که به لحاظ حضور در جامعه اطلاعاتی و غیر قابل کنترل جهانی در عرصه های اجتماعی و فرهنگی که در سال های آینده در ایران رخ خواهد داد و تغییرات آن نیز اجتناب ناپذیر خواهد بود. امید است که آینده (که مختصه های خاص و پیچیده ای جامعه ای ایران پیش بینی دقیق آن را غیرممکن می سازد).

اصلاحاتی که در بستر اجتماع می گرفته شده است به صورت ملموس و برنامه ریزی شده وارد حاکمیت گردد و دموکراسی و ملیت به عنوان ارکان حاکم گفتمان جهانی در ایران نیز به منصفه ظهور برسد.